

دستی در گذشته، گامی در آینده

س. ح. روغ

توجهی که نوشته های اخیر جناب دکتور داد فرسپنتا در باره آنانی که می گویند « گله های سراسر جهان متحد شوید » و « نژاد پرستی و گفتمان هویت ملی » - برانگیخت، نشان می دهد که تاچه حدی چنین مباحثی برای جامعه امروزی افغانی مبرمیت دارند؛ و همزمان تاچه حدی ما هنوز از طرح دقیق این مسایل فاصله داریم .
متاسفانه نوشته دومی - نژاد پرستی و گفتمان هویت ملی - کامل نیست و خود دکتور سپنتا با وضاحت در آغاز در این باره می نویسد و از همین رو یک "بررسی" و "نقد" این نوشته ، از هرجانبی که ادعا شده باشد، میسر نیست چون درین نوشته هنوز دکتور سپنتا اندیشه ها و نتیجه گیری های اصلی خود را مطرح نکرده اند.
مطمیناً با این نظر نمی توان موافقت کرد که دکتور دادفر سپنتا می خواسته یک تعداد "تعریف" ها درباره این موضوع را "نقل" کند. این تعریف ها در بهترین حالت چارچوب های- مجرد- طرح مساله هستند، و تردیدی نیست که دکتور دادفر سپنتا ملاحظات تفصیلی، دارای ارزش متودیک ، پیرامون مساله داشته اند که فرصت نیافته اند آن ها را دوباره نویسی کنند.

به هر حال از برخی ایرادهای مفهومی اگر بگذریم، سوال این است که این ملاحظات تفصیلی در کدام استقامت های توانستند انتظار برده شوند؟ از نظر من سه استقامت بیشتر مهم و جالب میبودند :

1- این که تنوع "هویت قومی" در افغانستان یک " داده" است؛ و مراجعه دادن به این که ما دچار تنوع قومی هستیم ، در واقع نوعی مصادره به مطلوب است؛ سوالی که در برابر ما قرار دادینست که آیا "هویت ملی" در شرایط ما ممکن است یا نه؟ و اگر آری، پس چگونه؟ و درین میان اشکال مفهوم ناسیونالیزم در تحلیل های ما چگونه جابجا می شود؟

2- این که مفاهیم " تفاوت "، " ما "، " دیگری"، "دیگرستیزی" و از این گونه، که جناب سپنتا آن ها را در رابطه با نژادباوری می گشایند، همین مفاهیم را در رابطه با تأسیس ملت و هویت ملی چی گونه باید گشود. خاصتاً در این میان مفهوم "برادری" به طور خاص در مدنظر قرار می گیرد و سیر خاص آن در فکر سیاسی سده بیستم در افغانستان.

3- این که ماچی گونه به سوی "گفتمان" شهروندی حرکت کرده می توانیم، به این معنا که نهادهای وساطت کننده برای عبور از هویت های پیشاشهروندی به هویت شهروندی کدام ها اند؟؛ و به هر حال این عبور چگونه باید صورت بندد؟

ما افغان ها مفاهیم ملت و ناسیونالیزم را قریب صد سال پیش عنوان کردیم و با همه ناروشنی هایی که رویکرد آن زمانی ما به این مفاهیم داشته است، امروزه به واقعیتی که باید اعتراف کنیم این است که ماعقب مانده تر هستیم ، چرا؟ تنها قضای اصلی طرح مفهوم ناسیون در "وضعیت" کنونی ما کدام ها اند؟

از کسانی که پیرامون برداشت های دکتور سپنتا ابراز نظر کردند یکی هم جناب قسیم اخگر بودند.

آقای اخگر - در ادامه « گله های سراسر جهان متحد شوید » - طرح مساله را ، به شیوه خود، در چارچوب تاریخ سیاسی سده بیستم افغانستان قرار می دهند، و اگر که در این رابطه به وی اعتراض شده باشد اما در همین مساله حق با وی است. کونرادشیر المانی هم می نویسد که عصبیت های قومی در افغانستان یک محصول سده بیستمی، و اساساً یک محصول سیاسی پس از مشروطه، هستند. این اصل که اخگر وضع میکند که انسان به حیث انسان هیچ گاه در افغانستان مورد اعتنا نبوده است، یک مساله اساسی- دستکم- تاریخ معاصر ما است.

بعد جناب فقیر احمد - یادداشتی در حاشیه مباحثه پیرامون نژاد گرایی و قوم گرایی - وارد بحث می شوند ؛ و به دنبال ایشان جناب سیستانی از نوشته جناب فقیر احمد ستایش می کنند. من در این ستایش مانعی نمی بینم ، امامعضلی که من در نوشته جناب فقیر احمد می بینم، این است که ایشان به یکباره دامن بحث اصلی را رها می کنند و، مطابق معمول ما افغان ها، وارد جنجال های شخصی با جناب اخگر می شوند.

از نظر من در این رابطه دو تذکر لازم می افتند :

- یکی این که ما باید به بحث منحيث بحث پابند باقی بمانيم و تا این مامول برآورده گردد از تلاش برای سیاه ساختن جوانب بحث پرهیز کنیم؛

مهمترین، و شاید یگانه، ارمغان روشنفکر امروزی ما به جامعه بحرانزدهه ما، احتمالاً عبارت از "فرهنگ بحث کردن" باشد. روشنفکر ما سهم خود را در برون رفتن از بحران کنونی دقیقاً و فقط از این طریق اداء کرده می تواند؛

- دو دگر این که آقای قسیم اخگر در این ادعا که ایشان مارکسیست نیستند و هیچگاه نبوده اند، حق به جانب و صادق اند؛ شناخت سیاسی من از قسیم اخگر به سال 1348 شمسی برمی گردد، که سال اعتراضات و مظاهرات شاگردان و محصلان بود؛ قسیم اخگر در همان زمان مواضع مستقل و واقعاً غیر مارکسیستی داشتند و در مشاجرات با روشنفکران طرفدار فکر مارکسی از همین موضع وارد می شدند و من با وجودی که برای مدت مدیدی از وی و سرگذشت وی بی خبر ماندم اما کوچکترین تردیدی ندارم که جناب ایشان یک روشنفکر پاکدست و پاکدامن افغان است و در بحث به منظور بحث وارد می شود و کسی نیست که سوءنیت شخصی انگیزه موضوعگیری های وی باشد.

به هر رو ، برای این که هویت های قومی گوناگون همدیگر را تحمل کنند؛ ما باید فرا بگیریم که خود ما همدیگر را تحمل کنیم.

به امید این که روشنفکران ما واقعاً موفق شوند تا راه مردم خود را روشن کنند.

در این مختصر نخواستم نظر تفصیلی خودم را در مورد مسایل مورد توجه در نوشته های یاد شده بیان کنم.